هو العلیم

خروج از ظلمات به‌سوی نور به‌واسطهٔ تبعیت از اولیای الهی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۲ - مجلس سوم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ قَد رَجَوتُ أن لّا تُخَيبَ بَينَ ذَينِ وَ ذَينِ مُنيتِى. فَحَقِّق رَجائِى وَ اسمَع دُعائِى يا خَيرَ مَن دَعاهُ داعٍ وَ أفضَلَ مَن رَّجاهُ راجٍ.

امام سجاد علیه السلام، کیفیت ارتباط خودشان را با پروردگار در مقام دعا و مسئلت، به این نحو بیان می‌فرمودند که: **إذا رأیت مولای ذنوبی فزعت و إذا رأیت کرمك طمعت. فإن عفوت فخیر راحم و إن عذّبت فغیر ظالم**. بعد می‌فرماید: **حجّتی یا اللَه فی جرئتی علی مسئلتك، مع اتیانی ما تکره، جودك و کرمك.**

دلیل من و آن‌چه که موجب ثبات و استقامت من است، حجت به آن چیزی می‌گویند که باعث ثبات انسان است. ثبات. إحکام. إتقان. آن را می‌گویند حجّت. می‌گویند آقا حجّت شما در این مسئله چیست؟ می‌گوید این قضیه. این قضیه روشن، مبرهن، دلیلِ علمی، منطقی، غیر قابل خدشه، می‌گویند حجّت. اما اگر گفتند آقا حجّت شما در این مسئله چیست؟ گفتش که حرفش فلانی. می‌گویند بابا ما اصلا این را آدم به حساب نمی‌آوریم که حالا حرفش را به حساب بیاوریم.

خب این می‌شود چی؟ در این صورت حجّت نیست دیگر. چون چیزی که موجب إحکام و إتقان باشد، شما در دست ندارید. تکیه‌گاه شما، تکیه‌گاه محکمی نیست. یک تکیه‌گاه متزلزلی است. یک تکیه‌گاه غیر قابل اعتنائی است. ولی اگر گفتند آقا دلیل شما در این حکم تکلیفی چیست؟ در این فتوا چیست؟ انسان می‌گوید این آیه قرآن، یا این فرمایش معصوم؛ ردخور ندارد. مطلب همین است دیگر. این می‌شود حجّت. پس حجّت، در اصطلاح، به معنای پشتوانه است.

هر کسی در هر مسیری که حرکت می‌کند، باید یک پشتوانه داشته باشه در آن راهی که انتخاب می‌کند. در آن راه و مسیری که انتخاب می‌کند، باید پشتوانه داشته باشد. مطلبی را إرائه می‌دهد، باید با پشتوانه باشد. شکمی نمی‌شود انسان همینطوری بیاید یک مطلبی را از پیش خودش بردارد بگوید، بعد بگوید دلم می‌خواهد.

دل بخواهی نیست! حرفی که می‌زند باید با پشتوانه باشد. راهی را که می‌رود با پشتوانه باشد. کاری را که انجام می‌دهد، باید با پشتوانه باشد. تمام این‌ها می‌شود حجّت. حجّت یعنی پشتوانه. اینی هم که می‌گویند حجّت به معنای دلیل است، چون دلیل، پشتوانه انسان است در رسیدن به مقصد و مطلوب. اگر دلیل نباشد، انسان در بیابان پشتوانه ندارد. در این راه‌های پر مخاطره، باید دلیل راه وجود داشته باشد تا انسان بتواند اعتماد کند. باید انسان در پذیرشش از افراد، پشتوانه داشته باشد. آن کسی که امروز یک جور حرف می‌زند، فردا می‌آید حرف دیگر را می‌زند، انسان نمی‌تواند به او اعتماد کند دیگر. چون او بر اساس دل بخواه و مصالح صحبت می‌کند. بر اساس مصلحت اندیشی‌های تخیلیه صحبت می‌کند. این نمی‌تواند برای انسان پشتوانه باشد.

امام علیه السلام چه می‌فرماید؟ **وأمّا من کان من الفقهاء، صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه، مطیعاً لأمر مولاه!**[1] کو؟ کجا پیدا می‌شود؟ کجا پیدا می‌شود؟ مرحوم آشیخ حسین حلّی، رضوان اللَه علیه که به فرمایش مرحوم آقا: علّامه حلی ثانی بود. این آشیخ حسین حلّی می‌فرمود، این یک مقامی است که اختصاص به بعضی از خواصّ درگاه خدا دارد. نه برای امثال همچون من کذا. حالا دیگر کذاشو نمی‌گویم. لابد رفقا دیدند در پاورقی‌هایی که بنده زدم که چه ... واقعا از روی تواضع و علوّ درجه و صفاء نفس، این مرد بزرگ چگونه خودش را در قبال ارزش‌ها کوچک می‌شمرد و خضوع می‌کرد و سر تسلیم در بارگاه عزّت و رفعت این مقام و افق، فرود می‌آورد. کجا این مقام، به امثال من کذا سزاوار است؟ آشیخ حسین حلّی می‌فرمودها! که تقریراتش را این‌ها نمی‌فهمند. کسی نمی‌فهمد. حالا تا چه برسد به مقام ثبوتش.

امام علیه السلام می‌فرماید این افراد، حجّت می‌شوند. حجّت. حجّت کیست؟ حجّت افرادی هستند که به این مرتبه رسیدند. کلامشان، کلام امام علیه السلام است. آن وقت حالا در مراتب متأخره طبعا دیگر به الأهمّ فالأهم مسائل می‌رسد و از آن رتبه به پایین‌تر در مقام ضرورت و این‌ها دیگر مطالب مختلفی در این‌جا مطرح می‌شود. آن حجّتی که بتواند انسان به او اعتماد کند، **أمیناً علی دینکم و دنیاکم**. أمین! أمین باشد. و مورد أمانت إلهیه باشد. مصداق أمانت الهیه باشد. این شخص، که هم نسبت به دنیا امین است، مصالح دنیا، دنیایی که آن دنیا موجب عافیت است، نه موجب وزر و وبال. این دنیا. و آخرتی که آن آخرت انسان را به تجرّد و توحید می‌رساند نه به مراتب پایینِ طویله بهشت. بله! بهشت هم طویله دارد. مرتبه جنّت الذّات هم دارد. کدام یک از این مراتبش را شما و ما خواهانیم؟ آیا بیاییم در این مراتب پایین؟ همینقدر که به جهنم نرویم کافیست؟ همینقدر که مورد عذاب الهی قرار نگیریم مطلب بس است و تمام است؟ یا این‌که به جایی برسیم که انیس و قرین ائمه و اولیاء الهی باشیم؟ کدامیک از این دو مرتبه با اختلاف مراتبی که بین این دو هست را ما باید طی

---

[1] الإحتجاج، ج ۲، ص ٤٥٨.

کنیم؟ و کدام دستور و کدام تکلیف و کدام حجت ما را به آن مرتبه بالا می‌رساند؟ هان؟

دیشب عرض کردم خدمتتان. این‌هایی که بنده عرض می‌کنم، این مطالب، را حساب است. نمی‌خواهم عقده دل خالی کنم. عقده‌ای نداریم. با کی؟ از کی؟ از کی انسان بخواهد؟ مطالب علمیه و حقیقیه در این ظروف نمی‌گنجد! این‌ها برای بیان کردن و روشن شدن مطلب است که ما بدانیم و بفهمیم که چه دُرّ نایابی را بزرگان در اختیار ما قرار می‌دهند. تا فرق را نفهمیم، به علوّ درجه و ارتفاع رتبه مطالب عرفای إلهی نمی‌رسیم. باید اختلاف را بفهمیم. یکی می‌آید می‌گوید اگر تو بخواهی در نمازت ضاد را از مخرج ادا کنی، ادای تکلیف کردی و بیش از این تکلیف نداری و از نماز این مقدار را عرضه می‌دارد و ارائه می‌کند به مکلّفین، یکی می‌گوید باید چنان محو شوی که نه کلام را دیگر بفهمی و نه مفهوم را ادراک کنی! آن طور باید مستغرق در معانی و حقایق ربطیه صلاتیه بشوی، که تیر را از پات درمی‌آورند، نفهمی. امیرالمؤمنین که تیر را از پاش درآوردند، دنبال مخارج صاد و عین طین بود، آن که سوزن هم می‌زدند می‌پرید بالا! تا چه برسد که تیر را بخواهند دربیاورند. اگر نماز او هم مثل نماز بنده و سرکار، بر تصحیح عین و صاد و طاء مُألّف و ذال می‌گذشت، که چطور تیر را از پایش درآوردند و نفهمید؟ هان؟

حالا ما بیاییم به أمیرالمؤمنین اعتراض کنیم که یا علی! این چه نمازی است که می‌خوانی؟ که اصلا خودت هم حالیت نیست بر این‌که چی داری می‌گویی و تیر هم از پایت درمی‌آورند نمی‌فهمی و فلان. این چه نمازی است؟ این نماز درست نیست. عین را درست بگو. حاء را همچین ح بگو که خ بگوید! اینجور نماز بگو! این نماز که درست نیست. امیرالمؤمنین جواب می‌دهد: بروید به همان نماز خودتان دل خوش کنید. ما در جای دیگری هستیم و شما در جای دیگر. شما در همان طویله بهشت هم راهتان بدهند خیلی است. او دنبال این حرفها نبود.

از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم روایت است که فرمودند: به همان مقداری که از نماز درک می‌کنید، به همان مقدار به شما ثواب و درجه می‌دهند. این روایت با آن‌چه را که ما می‌گوییم یکی است؟ یکی است؟ آنی که می‌آید می‌گوید همینقدر حروف را از مخارج ادا کنید، و به همان صرف معانی حکایی اکتفا کنید، هیچی هم نفهمیدید، نفهمیدید! تا آن کسی که می‌فرماید: به آن مقداری که از معانی و مفاهیم و مدارج نماز تعقّل کردید، به آن مقدار به شما ثواب و درجه می‌دهند، یکی است؟ این دستور دستور چه کسی است؟ دستور بنده است یا دستور رسول اللَه است؟ آن کسی که از إِيَاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَاكَ نَسْتَعِينُ فقط معنای حکایی را می‌گوید قصد کنید، چون گفتند بگویید إِيَاكَ نَعْبُدُ ما هم می‌گوییم إِيَاكَ نَعْبُدُ و إلّا در واقع که این إِيَاكَ نَعْبُدُ در ما صدق نمی‌کنیم. این إِيَاكَ نَعْبُدُ در معنای حقیقت خودش که ما مصداق نداریم! خب ما از تو عبادت ... به ما گفتند که بگو فقط تو را عبادت می‌کنیم و از تو استعانت می‌جوییم در کارهای خودمان. خب تموم شد دیگر. پس

دیگر به مقداری که انسان بفهمد کجا رفت؟ این دیگر چی شد؟ خب همین است دیگر، مگر غیر از این هم چیز دیگر هست؟ خدایا از تو استعانت می‌جوییم و فقط تو را عبادت می‌کنیم. خب دیگر فقط تو را عبادت می‌کنیم مگر چیز دیگر هم هست پشت این قضیه؟ خب عبادتت می‌کنیم! پس بین ما و بین ایاک نعبدی که رسول خدا می‌گوید، یکی است. تفاوتی نمی‌کند. پس مرتبه نماز ما با مرتبه نماز رسول اللَه یکی شد. چون هم او می‌گوید ایاک نعبد و هم ما می‌گوییم. خب این بالاتر یعنی چی؟ این بالاتر یعنی چی؟ اینی که انسان بالاتر را بفهمد، درجه نمازش هم بالاتر است، پس کجا رفت؟ کجا بریم پیدا کنیم؟ کدام کلید را به کار بیندازیم؟ از که در این مسئله استعانت بجوییم؟ از چه شخصی در این راه؟ هان؟

از آن کسی که می‌گوید نماز را هر جوری خواندی، خواندی، همینقدر که در ارکان نماز و أجزاء صلاتیه خلل وارد نکردی تو را بس است، از این استعانت بجوییم؟ این که مراتب نماز را خودش نمی‌فهمد، تا چه برسد که به بقیه بگوید! پس سراغ کی باید برویم؟ سراغ کی باید برویم؟ خب این یک مشکلی است دیگر. آنی که می‌آید می‌گوید که چه لزومی دارد برای این‌که ما به آن مراتب بالای از معرفتی که خدا نصیب بعضی‌ها کرده است برسیم، و همینقدر [که] ما اطاعت پروردگار را بکنیم در مقام امتثال، ادای تکلیف کرده‌ایم و چیز دیگری بر عهده نیست و عبد را به این‌چه که مولای او در چه مرتبه‌ای هست و دارای چه خصوصیاتی هست؟ وظیفه بنده عبودیت است و آن عبودیت را هم ما داریم انجام می‌دهیم، این می‌تواند این روایت رسول اللَه را برای ما تفسیر کند؟ هیهات! هیهات! هیهات! این می‌تواند مراتب نماز را برای ما بیان کند؟ خود رسول اللَه دارد می‌گوید دیگر. بنده که از خودم درنیاوردم. خود رسول اللَه می‌فرماید مراتب نماز به مقدار فهمی است که انسان از نماز برای او حاصل می‌شود. خودش دارد می‌فرماید. پس باید به رسول اللَه گفت آقا این روایت را برای چی به ما می‌گویی؟ ما در یک مرتبه هستیم، ما بنده خدا هستیم. هیچ ارتباطی هم به ما ندارد که حالا خدا کیه. وظیفه ما عبودیت است که عبودیت هم انجام می‌دهیم. دیگر چی می‌خواهی از جون ما؟ دیگر از جون ما چی می‌خواهی؟ داریم انجام می‌دهیم دیگر، این هم نماز. اوله التّکبیر، آخره التسلیم. کلمات را خوب ادا می‌کنیم.

معنای کلمات را هم به نحو حکایی و مفاهیم حکایی، یعنی به ما گفتند قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ولی خودم از قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ هیچی نمی‌فهمم! نفهمیم کاری نداریم! چشممان چهارتا، دندمان نرم! ما عبدیم، عبد هم فقط باید اطاعت کند. حالا کاری ندارد این‌که این احدیت و أحدیت الذّاتی که در اینجا هست، با آن احدیت و واحدیتی که ما می‌فهمیم یکی است؟ یا تفاوت می‌کند. این احدیت احدیت عددی است، یا أحدیت سعی است این احدیت، احدیت در مقابل اثنیت است، یا احدیت، احدیت صرافت در وجود است. آیا بین این دو مفهوم، از نقطه نظر تأثیر در نماز و کیفیت تقابل بین بنده و پروردگار، فرقی نمی‌کند؟ عجب احمقی هستیم ما! عجب

احمقی هستیم! خیلی باید نادان باشیم تا این که سر خود را در برف فرو کنیم و چیزی را متوجه نشویم! چه تفاوتی می‌کند؟

آن نمازی را که رسول خدا می‌فرماید **أرحنا یا بلال!** بلال! بیا ما را راحت کن از دنیا! از این ... کی دارد این حرف را می‌زند؟ رسول خدا! مگر رسول خدا خدای نکرده در این دنیا گناه کرده که می‌گوید بیا ما را راحت کن؟ رسول خدا که می‌گوید بیا ما را راحت کن و از این کثرات بیرون بیار، رسول خدا دارد می‌گوید. رسول خدا که بین صبح تا ظهر غیبت نکرده، تهمت نزده، و کذب را به عنوان مصلحت جا نزده، هان؟! و نفاق را به عنوان مصلحت حلال نشمرده! و تهمت را به عنوان ایجاد بستر و مقدمه برای مطلوب، حلال ندانسته. این رسول خدایی که جز صدق در تمام مدّت عمرش حتی یک کلمه خلاف، مردم نشنیدند، و رفتارش تمام حتی یک موردِ انحراف هم دیده نشده ازش، و تاریخ گواهی می‌دهد، این رسول اللَه در موقع ظهر می‌گوید: **أرحنی یا بلال!** ای بلال بیا ما را راحت کن.

یعنی این نمازی که می‌خواهد بخواند، نمازی است که پس از آشفتگی تعلق به کثرات برای پیغمبر پیدا شده. کثرت پیغمبر چیه؟ دروغ گفتن؟ تهمت زدن؟ تقلب کردن؟ نفاق کردن؟ خیانت کردن؟ سر مردم را کلاه گذاشتن؟ هر چیزی را توجیه کردن؟ از دیوار مردم بالا رفتن؟ زنا کردن؟ این است که ما داریم انجام می‌دهیم؟ پیغمبر که اهل این حرفها نبود! پیغمبر که اهل گناه نبود! ما بلند می‌شویم صبح تا شب دروغ می‌گوییم، اسمش را هم می‌گذاریم زرنگی، رندی! دروغ‌ها! اسم دروغ عوض شد: رندی! صبح تا شب تهمت می‌زنیم، اسمش را می‌گذاریم مصلحت اندیشی. آن عبارت را برای این عبارت به کار می‌بریم. جای عبارات را عوض می‌کنیم. دزدی می‌کنیم، اسمش را می‌گذاریم چی؟ ضرورت! و امثال ذلک. هرچه بخواهد باشد. کار ما همین است. خب ما باید اگر بخواهیم به خدا توجه کنیم از این گناهان و از این مسائل و خلاف‌ها، می‌گوییم خدایا نماز می‌خوانیم، این نماز بلکه بیاید یک آب رحمتی باشد که بر این گناهان ما ریخته می‌شود و امثال ذلک و این‌ها.

پیغمبر که غیبت نکرد بین صبح تا ظهر تا بیاید بگوید **أرحنی یا بلال!** تهمت به کسی نزده پیغمبر. از خانه کسی بالا نرفته. چکار کرده پیغمبر؟ صبح تا ظهر مردم را به خدا دعوت کرده. نه به خود. صبح تا ظهر اصلاح امور مردم را کرده. صبح تا ظهر حقائق را برای مردم بیان کرده. صبح تا ظهر تبلیغ دین را کرده. صبح تا ظهر به مردم معرفت تزریق کرده. در عین حال، می‌آید می‌گوید **أرحنی یا بلال**. این راحت کن مرا، به کجا برمی‌گردد؟ به کجا برمی‌گردد؟ یعنی بلال، بیا با اذانی که می‌گویی، و نمازی که من می‌خوانم، همین توجه به ذات که منحرف توجه به مظاهر ذات شده است، دوباره به خود توجه به ذات برگردد. بیا من را راحت کن؛ هان! مظاهر را کنار بگذارم. مظاهری که همه صدق است. عین حقیقت است. عین نور است. **کلامهم نور.** کلام این‌ها نور است. شائبه‌ای از ظلمت در کلام این‌ها نیست. مثل کلام ما نیست که همه ظلمت است، شائبه‌ای

از نور درش نیست! یکی است! فرقی نمی‌کنیم‌ها! منتهی آنها صددرصد، ما هم صددرصد! در صددرصدی فرقی نمی‌کنیم، هر دو یکی هستیم. آنها صددرصد نور، ما صددرصد ظلمت. ما چیزی از آنها کم نمی‌آوریم! یر به یریم!

یک دفعه خدا رحمت کند، یکی از دوستانمان، از رفقا که به رحمت خدا رفته، مرحوم آسید مرتضی رضوی، شوخ بود، بذله گو، شوخ. رفته بودیم مسافرت چند نفری، حالش خیلی خوب بود و مست و فلان و خیلی شنگول و سر کیف بود. رو کرد به مرحوم آقا، آقا داشتند وضو می‌گرفتند سر حوض، در همان منزلی که بودیم. گفت آقا انقدر به علمت ننازها! انقدر به ... هر چی علم داشته باشی، باز به گرد جهل من نمی‌رسی! حالا می‌خواهی هر چی علم داشته باش، به پای جهل ما نمی‌رسی! ما بالاتریم، خلاصه دست بالا را داریم. حالا ما هم همینیم! ما هم با پیغمبر همینیم! تقریبا فرقی نمی‌کنیم. آن صددرصد نور است، ما هم صددرصد ظلمت! یکی هستیم! همان صد را داریم! هر دوتا صد را داریم، حالا! آن اسمش نور است، ما ظلمت. بالاخره صددرصد که چیز نیستیم! درصد که تفاوتی نمی‌کنیم! بله آقا جان؟! خوب است این حرفها را باور کنیم! باور کنیم! باور کنیم بد نیست، خوب است. یک چیزی می‌شود.

این پیغمبر، با این خصوصیت، که صبح تا ظهر، ظهر تا شب، مردم را به خدا دعوت کرد، حقایق را برای مردم بیان کرده بالای منبر رفته خطبه خوانده، مردم را درشان نور ایجاد کرده، شخص می‌آمد پیش پیغمبر، می‌گفت: یا رسول اللَه! ما وقتی که با شما هستیم، اصلا انگار روی زمین نیستیم. احساس نمی‌کنیم که روی زمینیم. انگار در آسمان‌ها داریم پرواز می‌کنیم، وقتی از پیش شما می‌رویم، کم کم وارد کثرات می‌شویم، در ارتباط با مردم و این‌ها، آن حال بالکل از بین می‌رود و حالات دیگر می‌آید. حضرت می‌فرمایند: اگر بر آن حال بمانید که ملکوت آسمان‌ها و زمین را به شما نشان می‌دهند! نشستن پیش پیغمبر اینجوری بود. مردم این احساس را داشتند که خود را در روی زمین احساس نمی‌کردند، در فضا احساس می‌کردند. پیغمبر در عین حال، می‌گوید: حال من گرفته شده! آی خسته شدم! خسته شدم! خسته از چی شدم؟ خسته از توجه ذات به مظاهر ذات! مظاهر نوریه! نه ظلمانیه! این توجه از ذات به مظاهر موجب خستگی پیغمبر است و در نماز می‌خواهد دوباره به آن ذات برگردد. می‌فرماید: **أرحنی یا بلال!** بیا بلال ما را راحت کن، برگردان به آن توجه به ذات. به آن توجّه به أحدیت و ذات، برویم آن‌جا فقط ذات را ببینیم، مظاهر را همه را بگذاریم کنار برای اهلش. گرچه مظاهر نوریه باشد. گرچه این مظاهر، مظاهر حوریه باشد. گرچه این مظاهر، مظاهرِ مَلَک و ملائک باشد. همه مال شما، ملک را بخشیدیم به خودش و حوری را بخشیدیم به صاحبان حور و ...!

من که امروزم، چی می‌فرماید جناب خواجه؟

من که امروزم بهشت وصل حاصل می‌شود

وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

امروز من در وصلم! امروز در مقام مصاحبت با پروردگار قرار گرفتم! امروز در حریم انس قرار گرفتم! زاهد می‌گوید فردا بیا بهشت بهت حور می‌دهند غلمان می‌دهند، سیب و گلابی و پرتقال، خلاصه آن‌جا برایت در جعبه‌ها آماده کردند. من امروزم، امروز وصل است. امروز ... چرا به هوا و نیت و آرزو و آمال مستقبل و آینده دل خوش کنم؟ اینها هم همین را دارند می‌گویندها! حافظ هم همین را دارد می‌فرماید. پیغمبر، می‌فرماید: **أرحنی یا بلال**. بلال بیا من را راحت کن. وقتی که می‌فرماید بلال بیا من را راحت کن، یعنی مرا به ذات برسان. پس نمازی که پیغمبر می‌خواند، نمازِ عبور از مظاهر ذات است به خود ذات. این همانی است که مرحوم آقا راجع به آقای حداد می‌فرمودند که وقتی که می‌گفت اللَه أکبر، دیگر آقای حدّادی در میان نبود. نبود. و انسان احساس نمی‌کرد کسی دارد می‌گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ... این همان است! این همان است.

خب! جناب ثقة الأعلام و فخر الإسلام! آن نمازی که شما ما را دعوت می‌کنید، با این نمازی که رسول اللَه دعوت می‌کند یکی است؟ یکی است؟! خنده دار نیست؟! آنوقت چه سرمایه‌هایی و چه استعدادهایی در این دنیا از بین می‌روند؟ چه استعدادهایی؟ بر اثر اعتمادِ به این حرفهاست که این استعدادها نابود می‌شود. این‌هایی که می‌توانستند دستور رسول اللَه را عمل کنند. عرض کردم، کلام کلامِ پیغمبر است. حالا به ما هر چه بخواهند، بگویند. دیگر روایت پیغمبر را که نمی‌شود کاریش کرد. از خودم هم نگفتم. روایت إمام صادق است. روایت إمام رضاست، نه روایت بنده. بروید، عیون أخبار الرضا را بخوانید، بیخود تهمت به این و آن هم نزنید. روایات امام صادق را بخوانید، بیخود این ور و آنور کله‌تان را هم زیر برف فرو نکنید. بروید تاریخ أمیرالمؤمنین و سیدالشّهدا را بخوانید، تا اگر توان رسیدن به این‌جا را در خود نمی‌بینیم، دیگران را متّهم نکنیم.

این استعدادها چی می‌شود؟ همه از بین می‌رود! چرا؟ چون به این حرفها گوش دادند! کسی که می‌رود پیش این دکتر، نسخه این دکتر را می‌پیچد. نمی‌رود نسخه جای دیگر را ... خب اگر این دکتر نسخه عوضی داد، خب دوای عوضی خورده! دوای عوضی هم بخورد، می‌میرد! می‌میرد! خیلی‌ها اتفاق افتاده دیگر، نسخه عوضی، تشخیص عوضی و بعد هم مریض مرده. هیچ! مرده! بعد معلوم می‌شود ای داد بی‌داد! این ای داد بی‌داد را زودتر می‌گفتی آقا جان! مرده دیگر، مرده! این هم همین است. این عمر را که خدا دو بار به انسان نمی‌دهد. یک بار تجربه کند، و بار دیگر به کار ببندد، نه! یک عمر خدا به انسان می‌دهد. حالا اگر قرار باشد انسان بیاید به این نسخه عمل کند، چی می‌شود قضیه؟ همه استعدادها از بین می‌رود. چون بالاتر از نسخه فکرش نمی‌تواند برود. در حد همین نسخه، بروید با مردم صحبت کنید! ببینید نمازی که می‌خوانند چیست:

آقا آن پیچ تلویزیون را یک خورده بازش کن ببینیم حالا دارد نماز می‌خواندها! آن هم بازش کن!

ولاالضّالین! توپ را زد یا نه؟ رفت تو گل یا نه؟ إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعِينُ الفاتحة، ۵، اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ الفاتحة، ٦ ...

آن موبایل را هم می‌گذارد آن‌جا که اگر زنگ می‌زند، یک نگاه هم بکند، ببیند شماره کی افتاده، حالا خیلی اقلّاً منت سر خدا می‌گذارد، برنمی‌دارد بگوید بله بفرمایید! می‌گذارد ولی نگاه بکند یک وقت چیز نشود! عجله است، نیست؟ بالاخره بداند! حالا دیگر خدا را ولش کن! همینقدر نماز ...

این استعداد از بین نمی‌رود؟ این استعدادها از بین نمی‌رود؟ بالاخره این هم آدم است دیگر خیر سرش! هان؟ از الاغ که درنیامده! از آدم درآمده تو این دنیا. بالاخره آدم است، ملقب به خلیفة اللّه است! بالاخره وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي الحجر، ۲۹ از این حرف‌ها بالاخره دارد. اما در چه زمینه‌ای رشد کرده؟ و با چه نسخه‌ای به داروخانه رفته؟ و چه تکلیفی را انجام داده؟ صحبتِ این است. صحبتِ این است. اما اگر این آمد پیش کی؟ ولی الهی. ها! آن دیگر می‌داند باهاش چکار کند. چجوری بگوید نماز بخوان. چجوری بگوید قرآن بخوان. از شما می‌پرسم، تا به حال از کسی شنیدید غیر از این مکتب که بگوید وقتی قرآن می‌خوانید، قاری را کس دیگر و خود را مستمع بپندارید. تا حالا از کسی بینکم و بین اللّه شنیدید یا نه؟ یعنی وقتی که انسان قرآن بخواند، قاری کس دیگر است، مستمع ما هستیم. فرض کنیم!

مثال می‌زنم برایتان، یک نامه‌ای یک نفر برای شما می‌نویسد. در این نامه مطالبی را مربوط به خود ما یا از مسائل گذشته تذکر می‌دهد. این نامه به دست شما می‌رسد، پاکت را باز می‌کنید، می‌بینید یک نامه است. شما اینطور هستید، این خصوصیات را دارید، این صفات خوب را دارید، این صفات غیر مستحسنه را دارید، این کار را باید بکنید، آن کار را باید بکنید، آن‌جا این اتفاق افتاد ... در مجموع مطالب یکی دو صفحه، مسائلی را برای شما این در این نامه می‌نویسد و شما شروع می‌کنید این نامه را خواندن. آیا این احساس برایتان پیدا نمی‌شود که الآن که دارید این نامه را می‌خوانید در واقع او دارد این نامه را برای شما می‌خواند، چون دستش نمی‌رسید، به روی کاغذ آورد. این نیست؟ هست دیگر. یعنی آن شخص به جای اینکه بیاید و بگوید آقا شما یه همچنین آدمی هستید، این خوبی‌ها را دارید، این بدی‌ها را دارید، این کارها را باید انجام بدهید، فلان کس این کار را کرد، چه کرد، یک چندتا مطالب بگوید، آن در آن شهر است، دستش نمی‌رسد، اگر می‌رسید مثل این‌که فرض بکنید که قبلا که تلفن و این حرفها نبود، خب [ولی حالا] اگر کسی با شما کاری داشته باشد چکار می‌کند، نامه می‌دهد؟ امروزه که اینطور نیست، تلفن می‌کنند دیگر. پس در تلفن گوینده کیست؟ آن کسی است که می‌خواهد این مطالب را القاء کند. شنونده کیست؟ شما که این مطالب را می‌خواهید دریافت کنید. شما شنونده هستید. تلفنش قطع شده. ندارد. چاره‌ای نیست، آن مثل اینکه در زمان سابق اینطور بوده آن مطالب را که باید در تلفن به شما بگوید، آن مطالب را می‌نویسد. وقتی که به دست شما می‌رسد یعنی چی؟ یعنی من

دارم اینها را برایت می‌خوانم. پس وقتی شما دارید این را می‌خوانید، شما زبان تکلم نویسنده هستید. آن زبان چون در اینجا نیست، وکالتش را به شما داده که شما بخوان. حالا می‌توانید بخوانید، می‌توانید هم نخوانیدها، فقط با چشم مرور کنید، ولی می‌خوانید. پس این خواندن، می‌شود حکایتی که

این از آن مُلقی، کسی که القاء می‌کند، مطالب را القاء می‌کند، مطالبش را به شما می‌خواهد برساند، به شمای مستمع و مکلّف که می‌خواهید عمل کنید. قرآن همین است. خدا این قرآن را آورد، فرستاد، برای چی؟ برای این که به ما بگوید: آقا جان! بنده که نمی‌توانم بیایم پایین تو این دنیا، در گوشت این مطالب را از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس بهت بگویم! من در مقام تجرد قرار دارم، تو ماده و از جنس مادیات هستی. و از آن طرف، برای هر کسی هم که نمی‌توانم یک قرآن جدا و یک دستورالعمل جدا بیاورم، به تعداد افراد. یک کتاب آوردم، یک نامه آوردم، یک دستورالعمل آوردم، برای تک تک افرادی که به اسم آدم، آدمِ دو پا، به اسم آدم، در این دنیا پا به عرصه وجود می‌گذارند. نماینده خودم را رسول اللَه قرار دادم، که فقط بیاید این نامه را به دست شما برساند، بس. پیغمبر کی بوده؟ نامه رسان. متوجه شدید؟ همین! نه اضافه. **و ما علیك إلّا البلاغ.** همین. تمام شد. **و ما علیك إلّا البلاغ.** ای رسول من، تو باید فقط نامه را برسانی. مطلب را باید برسانی. مطلب را باید به افراد برسانی. این جور نماز بخوانید، اینجور روزه بگیرید، اینجور با خدا ارتباط داشته باشید، اینجور با مردم ارتباط داشته باشید، اینطور زندگی را بگذرانید، این تصرفات را بکنید، تمام شد! یک نسخه را خدا به من داده، یک نسخه را هم به شما داده. بردارید این نسخه را چاپ کنید، هر کدامتان این نسخه را بگذارید در خانه‌تان. پس این می‌شود چی؟ یک نامه و یک دستورالعمل که از ناحیه پروردگار برای من است.

اهل معرفت، می‌گویند قرآن را اینجوری بخوان. این حرف را از کی شنیدید تا حالا؟ از کی شنیدید؟ حالا. یک وقت این را باز می‌کنید، آقا بخوان ثواب دارد! همینطوری! ثواب دارد، اصلا نمی‌فهمی این آیه چیه؟ چه معنایی دارد؟ به کجا برمی‌گردد؟ راجع بهش فکر کنیم، نکنیم، ول کن آقا ثواب دارد، بخوان روزی یک جزء، ماه رمضان است دیگر، **انفاسکم فیه تسبیح، نومکم فیه عباده** و فلان و این حرفها، خوابتان عبادت است. خب این یک قسم است. قسم دیگر این هست که آیه‌ای که می‌خوانی، هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلى عَبْدِهِ آياتٍ بَيِناتٍ مو بر بدن راست می‌شود! هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلى عَبْدِهِ آياتٍ بَيِناتٍ لِيخْرِجَكمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللهَ بِكمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ الحدید، ۹ همین یک آیه آقا! بشینیم فکر کنیم این آیه چی بوده؟ ما آمدیم، ای کسی که من باید با تو تلفنی صحبت کنم و بهت بگویم چکار کنی، آن حرف تلفنیم را اینجا نوشتم، دادم به پیغمبرم برایت آورد، این است. آیاتی را، نشانه‌هایی را، علائمی را، مظاهری را، برای شما آورد، تا شما را از ظلمت جهل و تخیل و توهّم و مَجاز، به عالم نور بکشاند که عالم حَیوان و إنسانیت و حیات و فلاح سرمد است. وَ إِنَّ اللهَ بِكمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ. اگر رحمت نداشت که این کار را نمی‌کرد. در این آیات فکر کردیم؟ تفکر کردیم؟ چه آیاتی

خدا برای ما آورده که ما را از ظلمت به نور بکشاند؟ چه آیاتی آورد؟ خب بیایید نگاه کنید! چه نشانه‌هایی؟ چه مسائلی؟ چه

خصوصیاتی؟ آمدند گفتند دیگر آقا! ما چهارده معصوم داریم، آمدند دستورالعمل‌ها را به ما دادند، قرآن به اضافه دستورالعمل‌هایی که معصومین دادند، تمام است دیگر. دیگر نیاز به چیز دیگر نداریم. اولیاء و عرفاء الهی می‌آیند آن‌ها را پیاده می‌کنند، مصداقیت آن‌ها را به ما نشان می‌دهند، آن حقایق را به صورت عینیه و خارجیه برای ما ابراز و اظهار می‌کنند، می‌گویند آن معنا، این هم مصداقش. آن معنا، این هم حقیقت خارجیش. کار دیگر که نمی‌کنند.

آنوقت اگر اینجور بخواهیم قرآن را بخوانیم، که می‌فرمودند: قرآن را که وقتی می‌خوانید، سعی کنید که قاری را پروردگار، و خود را مستمع بدانید؛ با این وضعیت بخوانید، یک مرتبه می‌بینید إ! چی شد؟ این آیه را من صدها بار خواندم، ولی این معنا را نداد، ولی الآن چی شد این معنا آمد در ذهنم؟ حالا این البته فقط معناست‌ها! ممکن است برای انسان در این زمینه مکاشفاتی پیدا بشود. حقایقی پیدا بشود. اکثر مواردی که برای سلّاک راه خدا مکاشفات تجردیه پیدا می‌شود، اکثرا در موقع خواندن قرآن است. اکثرا. می‌آید می‌بیند عجب! این چی می‌گوید، آن چی می‌گوید! این می‌گوید ما نیاز به خواندن قرآن نداریم! واللَه این حرفها هست! ما نیاز به خواندن قرآن نداریم. یک احکامی هست که می‌دانیم آن هم در روایات بیان کرده، مسائل اخلاقی را هم می‌خوانیم: قرآن یک سانت گرد گرفته روش! برای چی قرآن بخوانیم؟

مگر مرحوم آقا نفرمودند که من با یکی از فضلاء نجف، داشتم صحبت می‌کردم، فضلاء و می‌گفت ما نیاز به قرآن نداریم آقای آسید محمد حسین! طلبه‌ها نیاز ندارند قرآن بخوانند. قرآن عبارت است از یک عده آیات احکام، که اینها مربوط به احکام کلیه است و خیلی کاربرد ندارد؛ خصوصیات و جزئیاتش که در سُنَن و روایات وارد است. یک مقدار هم مسائل اخلاقی هست که می‌دانیم! کمک کنید، نیکی کنید، دروغ نگویید، فلان نکنید ... یک مقدار هم قصص و حکایات است که خیلی خب، یک دفعه خواندیم فهمیدیم قضیه موسی و خضر چی بوده! برای چی بیاییم قرآن بخوانیم؟ برای چی قرآن بخوانیم؟ این حرفها زده شده! و الآنم هست.

این را شما بگذارید بغل روایتی که از امام رضا علیه السلام، إمام معصوم! معصوم! که می‌فرماید: به این علّت مردم امر شدند بر این که در نماز قرآن بخوانند، نه اینکه همه‌اش قل هو اللَه أحد! که **أن لا یصبح کتاب اللَه مهجوراً**.[1] تا کتاب اللَه مهجور نباشد. تو سینه‌ها باشد. بهش عمل بشود. بهش توجه بشود. این آقا می‌گوید نیاز به قرآن نداریم، آن وقت امام معصومِ ما دستور اینجوری می‌دهد. به کدام باید عمل کنیم؟ کدام نسخه را

---

[1] من لا یحضره الفقیه: عن الرضا علیه السلام أنّه قال: **امِرَ الناسُ بالقراءَةِ فی الصلاة لئِلّا یکون القرآنُ مهجوراً.**

باید بپیچیم؟ کدام نسخه؟ آن امام معصوم، امام صادق می‌گوید در روز قیامت به میزانی که فرد از معارف قرآن در سینه او متحقّق است، مدارج پیدا می‌کند، این آقا می‌گوید نیازی نداریم که ما قرآن بخوانیم. طلبه، عبارت: طلبه نباید وقتش را به قرآن خواندن بگذراند. کارهای مهم‌تر دارد! امام صادق بهتر می‌فهمد یا تو؟ کدام بهتر می‌فهمند؟ کدام نسخه را باید بهش عمل کنیم؟ خب عمل می‌شود دیگر! این آقا که می‌گوید، عمل می‌کنند. به حرف امام صادق عمل کنیم، یا به حرف این آقا؟ به حرف امام رضا عمل کنیم یا به حرف این آقا؟ به حرف اولیاء الهی عمل کنیم یا به حرف این آقا؟ کدام؟ این می‌شود! هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلى عَبْدِهِ آياتٍ بَيِناتٍ خدا می‌گذارد جلویت. این راه، این هم راه. هر کدام را می‌خواهی انتخاب کن. اگر آن راه شما را از ظلمت به نور می‌برد بسم اللَه! بفرمایید! بیا دیگر، برو عمل کن دیگر! اگر از ظلمت به نور می‌رود، خب برو عمل کن!

آدم وقتی می‌رود پیش اینها می‌نشیند، می‌بیند ... حرفهایشان چیه؟ مردم را می‌گویم‌ها! ذهنتان جایی نرود. حالا رفت هم رفت. مردم را می‌گوییم. حرفها چیه؟ در چه افقی است؟ در چه سطحی است؟ در چه فضائی است؟ اصلا آقا حال تهوّع پیدا می‌شود! حال تهوّع! وقتی که بلند می‌شوی می‌روی مجالس اقای حدّاد را می‌نشینی، اصلا می‌خواهی بال دربیاوری بروی، چیه قضیه؟ نگاهشان معجزه است، کلامشان معجزه است، نشستن‌شان معجزه است، برخاستن‌شان معجزه است، حرکتشان معجزه، سکونشان ... چون مصداق شده. الآن این وجودش مصداق شده. مصداقِ برای آن حقایق نورانی و آن مسائل عالی.

خب! دیگر ما قرار گذاشتیم ... یک ساعت شد یا نه؟ ما گفتیم یک ساعت دیگر بیشتر نکنیم ... حالا رفقا چیز نشوند. حالا رفقا در دلشان چیز نکنند، غیر رفقا شاید آن‌ها! دیگران خلاصه! بگویند که مجالس به ... گرچه دیگر خب روزها بلند است باید همه جوانب را مراعات کرد.

علی کلّ حال، انشاءاللَه امیدواریم خداوند در مرتبه اول، فهم مسائل و حقایق را به ما عنایت کند، که آن خیلی مهم است. واقعا انسان باید افتخار بکند [ولی] فخر نباید بفروشد و الّا افتخار خوب است. انسان همان شکری که می‌کند، همان معنای افتخار است دیگر. اگر این بزرگان نمی‌آمدند و این حقایق قرآنیه و سنّت نبویه و أئمه را برای ما بیان نمی‌کردند، ما چکار می‌کردیم؟ واقعا ما چه می‌کردیم؟ اگر این‌ها نمی‌آمدند ... خلاصه سایر افراد که آمدند و آن‌چه را که در بضاعتشان بود عرضه داشتند، خب دیدیم. آن‌ها را دیدیم، و کلامشان را هم شنیدیم و رفتارشان را هم تجربه کردیم. خیلی خب، بسیار خب. اگر این‌ها نمی‌آمدند، امثال مرحوم علامه‌ی طباطبایی‌ها، مرحوم قاضی‌ها، مرحوم والدها، اساتیدشان، این بزرگان، این‌ها نمی‌آمدند، و راه و روشی که یخرجکم من الظّلمات إلی النّور، این روش را برای ما بیان نمی‌کردند، ما چکار می‌کردیم؟ واقعا چه می‌کردیم؟ این استعداد از بین نمی‌رفت؟ این استعداد ... پس خیلی باید خدا را شکر کنیم. خیلی باید خدا را شکر کنیم. که این‌ها با آن مرارت‌هایی که کشیدند و با آن تألم‌هایی که تجربه کردند و با آن وضعیت‌هایی که

داشتند، آمدند و نشان دادند، مطالب را نشان دادند، مجاز را نشان دادند، حقیقت را نشان دادند، دنیا را نشان دادند، عقبی را هم نشان دادند. راه خلاف و راه صحیح را نشان دادند. نشان دادند دیگر. حالا یکی عمل نمی‌کند، دیگر خودش می‌داند. ولی آمدند نشان دادند دیگر.

به جای این‌که یک مدتی بگذرد، سال‌ها بگذرد تازه بفهمیم عجب اشتباهی کردیم، از اول نشان دادند: آقا این اشتباه است! هان! نشد؟ نشد؟ گفتند آقا اشتباه است. نه نه این نیست! درست است! درست است، این است، باید این باشد، آگاهی، فلان، چی چی! از این حرفها، بصیرت و ... فلان و از این چیزها! خب؟ حالا مشخص شد؟ چرا؟ چون ما نمی‌خواستیم به نور عمل کنیم! اگر بخواهیم، خدا راه را قرار می‌دهد. اگر می‌خواستیم، خدا مسیر را برای ما باز می‌کرد. با یک نفر چندی پیش بود، صحبت می‌کردم، یک روایتی امروز دیدم، نمی‌دانم تو کاغذ نوشته بود، چی نوشته بود، که پیغمبر فرمودند: ایمان کسی کامل نمی‌شود، مگر این‌که در جایی که هست، تا حق با اوست، مراء و جدال نکند. حق با آن است‌ها، هی تو سر و کله بزند. بابا ول کن دیگر! همینقدر که فهمیدی حق با تو است، بلند شو برو. یک دفعه بگو، برو خداحافظ! نمی‌شنود؟ نشنود! معطل نکن. وقتت را نگذار. اگر قرار باشد کسی بشنود، تو این گوشش گچ نکرده باشد، می‌شنود. اما اگر گچ بکند ... بعضی‌ها از این چیزها می‌گذارند، شما هی بگو!

من داشتم با یکی صحبت می‌کردم، گفتم ببینم این تا چقدر آمادگی برای شنیدن حقیقت را دارد. بالاخره، آدم بفهمد، یک تست بزند. بیخود خودش را به زحمت نیندازد. یک خورده آمدیم جلو، آمد آمد جلو، تا رسید به یک جا، ایستاد. هیچ! بار زمین گذاشت! وقتی بار زمین ... گفتم تا اینجا خوب آمدی، اینجا چرا ایستادی؟ دیدم یک دفعه، تبدیل به شعار شد! گفتم **هذا فراق بینی و بینك**! تمام! تا اینجا خوب بودیم. با هم مرافقت ... اینجا ... ما اهل شعار نیستیم. واقعیت، حقیقت، تا هر کجا می‌خواهد بیاید جلو، ما باید بیاییم جلو. ما خط قرمز نداریم. خط قرمز نداریم. هر جا می‌خواهد برود جلو، خط قرمز ما، عبور از حق است. این خط قرمز است. اما اگر بخواهد شعار بیاید به جای حق، این چیه؟ خلاف است. ما نیستیم. مخلص سرکاریم، خداحافظ شما. بعد آمد گفت: نه بیا ادامه بدهیم! گفتم: نه دیگر! برو اول خط قرمز را ترسیم بکن کجا باید بکشی، بعد بیا با هم حرف بزنیم. اینجوری، هم وقت تو تلف شده، هم وقت من.

از خدا بخواهیم که خط قرمز ما را عبور از حق فقط قرار بدهد، همین! این مسئله اگر در ما محقق شد، کار تمام است! کار تمام است! اما اگر آمدیم نه! آمدیم جلو جلو، به یک جا که رسیدیم، نه این جا را بگذرانیم، تمام شد! همانجا توقف کردیم! دیگر رشد نداریم. دیگر در همان محدوده جولان می‌دهیم. بالا دیگر نمی‌رویم. همان محدوده. عبادتمان می‌شود در همان محدوده. برایتان مثال زدم. زیارتمان می‌شود در همان محدوده. حجمان؟ در همان محدوده، بالاتر دیگر نیست. صله رحممان همینطور. گفتنمان، نصیحتمان، تبلیغمان،

خندیدنمان، تبسّممان، همه این‌ها می‌شود چی؟ همه اینها می‌شود فقط در همان محدوده. یک سال می‌گذرد، دو سال می‌گذرد، ده سال می‌گذرد، محاسن سفید می‌شود، در همان محدوده. بعد هم خداحافظ، در همان محدوده. خداحافظ!

عزرائیل وقتی که می‌آید، بالا که نمی‌برد، می‌گوید تو هرکجا هستی، من تو را همانجا می‌برم. یک متر آمدی بالا، همانجا می‌برم. دو متر آمدی، دو متر، اگر هم رسیدی به آن‌جا که دیگر آن کار من نیست و کار خودِ پروردگار و خودِ خداست. اگر به آن‌جاها خلاصه قضیه ...

پس بنابراین، باید خیلی خدا را شکر کنیم. که نسخه‌ای در اختیار ما قرار دادند که عمل به او، پشیمانی ندارد. دیدید چقدر پشیمان شدند؟ چقدر نادم شدند؟ چقدر سرمان کلاه رفت؟ دیگر آدم سرش کلاه می‌رود، در معاملات، در مسائل، قضایای روزمره، یکی می‌آید سر آدم را کلاه می‌گذارد دیگر! این کلاه گذاشتن‌ها مال چیه؟ مال اعتماد است دیگر. امام (علیه السلام) می‌فرماید: به هر کسی اعتماد نکن! فردا سرت کلاه می‌رودها! حالا یکی یک ماه بعد می‌فهمد سرش کلاه رفته است، یکی دو ماه، یکی دو سال، یا بیشتر یا کمتر، علی کلّ حال! آقا مزاح هم بد نیست دیگر! آدم مزاح کند دیگر! مزاح هم بد نیست! مزاح جدی شوخی، حالا همچین بد نیست! ولی آنی که بزرگان بگویند بکن، هیچ وقت سرت کلاه نرفته. هیچ وقت پشیمانی و ندامت نداری. آن همان نسخه‌ای است که در او حقیقتِ نورانی برای انسان مجسّم می‌شود و در پیروی از حقایق نورانی برای انسان هیچ‌گاه ندامت پیدا نمی‌شود.

امیدواریم پیوسته مشمول لطف خفی و عنایت خاصّه مقام ولایت حضرت حجة بن الحسن همه ما بهره‌مند و متنعم باشیم.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد